

تحلیلی از رفتار نخبگان ساکت صدر اسلام در مواجهه با قیام حسین بن علی

محمد باقر پور امینی*

چکیده

امام حسین علیه السلام نهضت مبارکی را آغاز کرد و پیش از حرکت و همزمان با آن، تمام نخبگان و چهره‌های اثرگذار فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را که به صحابی و تابعی شهره بودند، به بیداری، همراهی و خروش فرا خواند؛ اما تعداد اندکی از ایشان به امام لبیک گفتند و متأسفانه، بسیاری از آنها نه فقط امام را همراهی نکردند، بلکه مُهر سکوت بر لب زدند و در واقع، با این کاری که در برابر دعوت امام در رویارویی با ستم پیشگان کردند، ذلت و زیونی جاودانی را برای خود برگزیدند. در این نوشتر، پس از بررسی نقش بیداری امام حسین علیه السلام در دوره امویان، جایگاه و نوع واکنش شخصیت‌های برجسته را با تکیه بر خاموشی نخبگان در برابر امام و حماسه‌ای که او در عاشورا آفرید، به اختصار بررسی می‌کنیم. طبیعی است که به دلیل اثرگذاری هریک از این افراد بر روش و رفتار مردم، می‌توان آنان را در جایگاه نماد جریان‌های فکری و اجتماعی آن زمان بررسی کرد.

واژگان کلیدی: امام حسین علیه السلام، قیام کربلا، نخبگان، صحابه، تابعین، سکوت.

۱. عضو هیئت علمی گروه کلام پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

نخبگان در سال‌های پایانی دهه شصت و همزمان با آغاز سال ۶۱ هجری، طیف وسیعی از صحابه و تابعین بودند که در رأس تمام تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جهان اسلام، بهویژه در حجاز و عراق قرار داشتند.

صحابه، به معنای یاران، همراهان و ملازمان است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۷۶) و در اصطلاح اسلامی، به کسانی اطلاق می‌شود که ضمن ایمان آوردن به پیامبر ﷺ، به دیدار ایشان آمده و مسلمان هم از دنیا رفته باشد (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۱). شمار صحابه را بیش از ۱۰۰ هزار نفر دانسته‌اند (شهید ثانی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۴۵). بنابر نظریه اهل سنت، همه صحابه عادل بوده‌اند. اصحاب حدیث با مطرح کردن عدالت صحابه، در پی مرجع قراردادن آنها، بهویژه در فهم و استنباط از قرآن و سنت و همچنین احتجاج به قول و سیره آنها در احکام شرعی بودند. سلفیان با این نگاه، نقد صحابه را رواندانسته و آن را نوعی انتقاد از دین می‌شمرده و حتی تا صدور مجازات مرگ برای طعن به صحابه پیش رفته‌اند (سرخسی، ۱۳۷۲ق، ج ۲، ص ۱۳۴). از نظر شیعه، صحابه پیامبر ﷺ مانند بقیه افرادند و عدالت هیچ‌کس به صرف صحابه بودن ثابت نمی‌شود (شهید ثانی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۴۳). کارهایی که از برخی صحابه سرزده، با عدالت ناسازگار است؛ مانند اینکه به جنگ امام عادل برخاستند، انسان‌های بی‌گناه را کشتند، اموالی را به ناحق ربودند، سبّ و ناسزاگویی کردند، جنگ با مسلمانان به راه انداختند، سبب فتنه شدند، در پی ریاست بودند و «در مواردی همچون حمامه کربلا، که به حضورشان نیاز بود، سکوت اختیار کردند».

کنار صحابه، تابعین نیز از نخبگان آن عصر به شمار می‌آمدند؛ افرادی که با یک یا چند تن از صحابه دیدار یا مصاحبیت داشتند؛ ولی خود پیامبر ﷺ را ندیدند (خطیب بغدادی، ۱۴۰۶ق، ص ۳۸). این گروه در شکل‌گیری جریان‌های متفاوت و متعدد سیاسی، فکری و فرهنگی نقش داشتند و بی‌اعتنایی و خاموشی بیشتر این نخبگان در تحولات دهه شصت، بهویژه در رویارویی با نهضت عاشورا، پرونده تاریکی از آنها به جا گذاشت.

سؤال اصلی این است که چه طیفی از نخبگان جامعه در مواجهه با قیام عاشورا سکوت کردند. در این نوشتار، می‌کوشیم پس از بررسی نقش بیداری امام حسین علیه السلام در دوره امویان، جایگاه و نوع واکنش شخصیت‌های برجسته را با تکیه بر خاموشی نخبگان در برابر امام و حماسه‌ای که او در عاشورا آفرید، به اختصار بررسی کنیم.

هشدار امام حسین علیه السلام به نخبگان جامعه

امام حسین علیه السلام در دوره امامتش به پیمان صلحی که برادرش با معاویه امضا کرده بود، وفادار ماند (بلادری، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۵۱)؛ اما این به معنای سکوت در برابر رفتارهای زشت معاویه نبود. وقتی معاویه در نامه‌ای به امام، به دروغ از تلاش حضرت برای نقض صلح سخن راند، امام حسین علیه السلام در پاسخ، چنین ادعایی را رد کرد و فرمود: «گمان ندارم که برای پیکار نکردن با تو، نزد خدا بهانه‌ای داشته باشم و من برای این امت، هیچ فتنه‌ای را بزرگ‌تر از زمامداری تو نمی‌دانم» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۲۰۶).

معاویه سال ۵۶، ولایت‌هدی پسرش یزید را در شام مطرح کرد (سیوطی، بی‌تا، ص ۲۳۲). یزید به لحاظ اخلاقی، شخصی فاسد و هوس‌باز بود؛ طوری ه کنahanی مانند شراب‌خواری را آشکارا مرتكب می‌شد (بلادری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۹۷). با این اوصاف، معاویه از نخبگان مدینه خواست تا ولایت‌هدی یزید را بپذیرند. این درخواست، واکنش امام حسین علیه السلام در پی داشت. امام در نامه‌ای به معاویه هشدار داد و او را به خداترسی رهنمون کرد و چنین نگاشت:

فرزند خود را که جوانی شراب‌خوار و سگ‌باز است، جانشین خود ساختی؛
پس در اهانت خود خیانت روا داشتی و زیرستان خود را به تباہی کشاندی و
سفارش پروردگارت را به جا نیاوردی. چگونه کسی را بر مسلمانان می‌گماری
که شراب می‌نوشد؛ با اینکه شراب‌خوار، از فاسقان و تبهکاران است و درحالی که
شراب‌خوار، بر یک درهم نیز امین نیست، چگونه بر امیتی امین باشد؟ به زودی
که نامه‌های استغفار و توبه پیچیده شود، نتایج شوم عمل خود را دریابی (تمییمی،
۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۱۳۳)!

امام حسین علیه السلام یک سال قبل از مرگ معاویه، سال ۵۹ و پیش از عزیمت به حج، از همه بنی‌هاشم و دوستداران، پیروان و نخبگان دعوت کردند که به حج آیند و در منا در جمع فتصد نفر که دویست نفر آنان از صحابه بودند، به ایراد سخن پرداختند (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۹۹). حضرت با بیان این جمله که «دیدید و شاهد بودید که این شخص طغیانگر (معاویه)، درباره ما و شیعیان ما چه اعمالی روا داشت»، از عملکرد معاویه در تثبیت قدرت در خاندان اموی انتقاد کردند و همگان را بر ثبت و انتشار وايت حاکمیت دینی و محوریت آن در امیر مؤمنان علیه السلام فراخواندند و با سوگنددادن صحابه و تابعین، به هفده مورد از فضیلت‌های انحصاری امیر مؤمنان علیه السلام و شأنیت او برای خلافت پیامبر ﷺ اشاره کردند که همگان، سخنان امام را تصدیق کردند. آنگاه امام تأکید ورزیدند:

سخنم را بشنوید و گفتارم را بنویسید. سپس به شهرها و قبایل خود برگردید و هر کس را که به او ایمان و اطمینان دارید، به آنچه از ما و حق ما می‌دانید، دعوت کنید؛ زیرا یم دارم این امر کهنه شود و حق از بین رفته، مغلوب گردد. خداوند نور خود را به اتمام می‌رساند؛ اگرچه کافران را خوش نیاید (سلیم بن قیس، ۱۴۲۰ق، ص ۲۰۶).

گانه عاملی که راه را برای تحقق اهداف معاویه و تثبیت یزید هموار می‌کرد، همراهی یا سکوت بسیاری از صحابه و تابعین در جایگاه نخبگان فکری و اجتماعی بود. برای نمونه، عبدالله بن عمر برای سکوت‌ش صد هزار درهم گرفت (ابن حجر، ۱۳۹۱ق، ج ۱۳، ص ۶۰)؛ منذر بن زبیر نیز همین مبلغ را برای سکوت دریافت کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۱۰۳). به سعید بن عثمان هم، که مدعی خلافت بود، امارت خراسان سپرده شد؛ هر چند در مسیر به قتل رسید (يعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۳۷).

امام حسین علیه السلام ریشه بسیاری از مصیبت‌های واردہ را سکوت خواص و چهره‌های نامدار و خوش‌نام اسلام در برابر ولایت‌عهدی و خلافت یزید می‌دانست؛ آنان که نامور به نکویی، معروف به خیرخواهی و در دل مردم، شکوهمند بودند؛ کس‌نی که شرافتمند و دولتیار، از ایشان پروا داشتند. امام، نخبگان فرهنگی و اجتماعی را این‌گونه مورد پرسش قرار داد: «آیا

این همه، از آن رو یست که شما به پایگاهی رسیده‌اید که مردم از شما امید دارند تا به حق خدا قیام کنید و اگر از قیام به بیشتر حقوق الهی کوتاهی ورزید، حق امامان را خوار شمرده‌اید» (حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۳۸).

امام با بیان این مهم که شما به خاطر خدا میان مردم ارجی دارید، رمز ارجمندی و برتری نخبگان را مرهون کرامت الهی دانست و سستی ایشان در برابر دفاع از دین خدا را این نه نقد کرد: «نه مالی پرا ندید و نه جانی را در راه جانآفرین به خطر افکنید و نه برای خدا با گروهی در افتادید» (همانجا).

آن حضرت، با آسیب ناسی جدی کارکرد و وا نش نخگبان و عالمان، آنان را به تأمل واداشت و فرمود:

به چشم می‌بینید که پیمان‌های الهی شکسته شده، ولی نمی‌هراسید و در حالی که عهد (ولایت) پیامبر خدا^{علیه السلام} خوار شمرده شده است و کوران و للان و زمین‌گیران در همه شهرهای (جهان اسلام) وانهاده مانده‌اند و بر آنها ترحمی نمی‌شود، شما به اندازه شان و پایگاهی که از آن برخوردارید، کاری نمی‌کنید و نه بدان کس که (در آن جهت) کار می‌کند، مددی می‌رسانید و با چربزبانی و سازش پیش ستمکاران، خود را آسوده می‌سازید (همانجا)!

امام حسین^{علیه السلام} با گلایه از بی‌تحرکی خواص که «نه مالی پراکندند و نه جانی را در راه جانآفرین به خطر افکنند و نه برای خدا با گروهی در افتادند»، چنین شکوه می‌کند:

وَلَوْ صَرِّبْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَتَحَمَّلْتُمُ الْمَؤْنَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُّ وَعَنْكُمْ تَصْدُرُ وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ وَلَكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمُ الظَّلَّمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ وَأَسْلَمْتُمُ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَئْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِّرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ.

اگر بر آزار شکیبا بودید و در راه خدا تحمل به خرج می‌دادید، امور خدا با شما، به دست شما در می‌آمد و احکام او، از (جانب) شما صادر می‌شد و مرجع همگان قرار می‌گرفتید؛ ولی شما خود، ستمکاران را در پایگاه خویش جای دادید و زمام

امور (حکومت) خدایی را به دست آنان سپردید تا به شبهه، کارها کنند و به راه شهوت‌ها روند (همانجا).

سید شهیدان علی‌الله به سران جریان‌های فکری وقت، هشدار داد که اگر او را یاری نکنند و به وی حق ندهنند، قدرت ستمگران بر سرشان خواهد ماند و آن حاکمان ستم‌پیشه، به خاموش کردن نور پیامبر خدا علی‌الله خواهند پرداخت! (همان، ۱۴۰۴ق، ص ۳۲۹).

با آغاز خلافت یزید در سال ۶۰ هجری و خودداری امام از بیعت، تحولات متنهی به حماسه عاشورا کلید خورد. وقتی یزید بر مسند خلافت نشست، بی‌درنگ نامه‌ای به والی مدینه نوشت و از او خواست تا برای خود از امام حسین علی‌الله و بزرگان صحابه بیعت بگیرد. او دستور داد که اگر امام از بیعت سر باز زد، سرش را نزد او بفرستند. (ر.ک: ابن اعثم، ۱۳۷۲ش، ص ۸۳۰؛ یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۴۱). امام حسین علی‌الله پیش‌تر و در دوران زمامداری معاویه، نظرش را درباره ولایت‌عهدی یزید اعلام کرده بود و چنین فردی را سزاوار خلافت نمی‌دانست؛ از این‌رو پیش از پاسخ‌گویی به درخواست حاکم مدینه برای بیعت با خلیفه جدید، به پسر زبیر فرمود: «یزید، مردی خمار و فاسق است، آشکارا فساد می‌کند و با سگ و یوز بازی می‌کند. ما اهل بیت رسولیم، هرگز این معنا (بیعت) می‌سرس نشود» (ابن اعثم، ۱۳۷۲ش، ص ۸۲۳).

پاسخ امام به ولید، والی مدینه، نیز این بود: «تو نمی‌دای که ما اهل بیت رسالتیم و خانه ما محل رحمت و جای آمد و شد فرستگان بود؟ یزید کیست که با او بیعت کنم؟ مردی است شراب‌خوار و فاسق» (همان، ۱۳۷۲ش، ص ۸۲۶).

امام در برابر فراخوان مروان بن حکم به بیعت با یزید، آیه استرجاع را بربازاند: «اَنَا اللَّهُ وَ اَنَا الیه راجعون، وَ عَلٰی الٰسٰمِ الْسَّلَامُ اذْ قَدْ بُلِيَتِ الْأَمَّةُ بِرَاعٍ مُثُلَّ يَزِيدٍ؛ بَایدَ بِالاسْلَامِ خَدَاحَافِظِیَ کَرَدَ کَه اَمَّتَ اسْلَامِیَ بِهِ فَرْمَانِرْوَایِیَ چُونَ يَزِيدَ گَرْفَتَارَ آمَدَهُ اَسْتَ» (همان، ۱۳۷۲ش، ص ۸۲۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۴، ص ۳۲۶).

واکنش‌های متفاوت نخبگان

امام حسین علی‌الله از آغاز حرکتش از مدینه تا کربلا و همچنین طی اقامت چهار ماهه‌اش

در مکه، نخبگان جامعه اسلامی را با وظایف اصلی شان آشنا کرد و طی دیدارهای مختلف با آنان یا با فرستادن نامه‌های متعدد، هدف حرکت خویش را آشکار ساخت و همگان را به مسئولیت خطیرشان رهنمون کرد. رهبر معظم انقلاب در آسیب‌شناسی جایگاه نخبگان صدر اسلام، معتقدند:

امام حسین علیهم السلام را فقط به جنگِ روز عاشورا نباید شناخت؛ آن یک بخش از جهاد امام حسین علیهم السلام است. به تبیین او، امر به معروف او، نهی از منکر او، توضیح مسائل گوناگون در همان منا و عرفات، خطاب به علماء، خطاب به نخبگان، بعد هم در راه به سمت کربلا، هم در خود عرصه کربلا و میدان کربلا، باید شناخت. در خود عرصه کربلا حضرت اهل تبیین بودند. از هر فرصتی، این بزرگوار استفاده می‌کردند که بروند با آنها صحبت بکنند؛ بلکه بتوانند آنها را بیدار کنند. البته بعضی خواب بودند، بیدار شدند؛ بعضی خودشان را به خواب زده بودند و آخر هم بیدار نشدند. آنها یعنی که خودشان را به خواب می‌زنند، بیدار کردن آنها مشکل است؛ گاهی اوقات غیر ممکن است (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۸۸ش).

بنابراین، واکنش نخبگان به دعوت و حرکت امام حسین علیهم السلام متفاوت بود؛ چنان‌که برخی اندک از نخبگان، با امام همراه شدند و صفت جبهه حق را شکل دادند؛ جمعی در صفت جبهه باطل قرار گرفتند و برخی نخبگان، که انتظار همراهی با رهروان حق از ایشان می‌رفت، سکوت کردند؛ همان گروهی که وامود کردند خواب‌اند و در سکوت‌شان، نظاره‌گر بزرگ‌ترین جنایت تاریخ بشریت شدند؛ از این‌رو شناخت و بررسی این طیف، ضروری است.

پیش از بررسی جریان‌های ساكت، لازم است یادآوری شود که میان نخبگان، «جریان دلسوز ساده‌اندیش» نیز واکنشی همسو با حرکت امام نداشتند. این گروه، دلسوزانه و گاه ساده‌اندیشانه به امام پیشنهاد تجدیدنظر در تصمیمش را ارائه کردند. امام نیز به فراخور سخنان و نصایح آنها، به آنان پاسخ داد. میان این نخبگان، چهره‌های هاشمی چون عبدالله بن جعفر و محمد حنفیه وجود داشت که از همراهی امام معذور بودند. گویا در آن مقطع، «عبدالله بن

جعفر» نابینا شده و از شرکت در جنگ معذور بود؛ اما فرزندانش را ه کربلا فرستاد (مامقانی، ۱۳۵۰ق، ج ۲، ص ۱۷۳). درباره «محمد بن حنفیه» نیز ادعا شده که او بیمار بوده و به مشارکت در این حماسه قادر نبوده است (حلی، ۱۴۰۱ق، ص ۳۸). این دو در دیدارهای متعدد، با یادکرد پیشنه منفی کوفیان، امام را از رفتن به عراق بر حذر داشتند. امام حسین علیه السلام در برابر محمد حنفیه در مدینه، وصیت‌نامه‌اش را برای او نوشت و در آن چنین تصریح کرد: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّيٍّ؛ فَقَطْ بِهِ انْكِيْزَه سَامَانَ بَخْشَى در امت جدم برخاستم (ابن شهر آشوب، بی‌تا، ج ۴، ص ۸۹). امام در پاسخ به عبدالله جعفر نیز با رفع شبھه اختلاف‌انگیزی از حرکت خود، که عده‌ای آن را مطرح می‌ساختند، چنین نوشت: «سی که مردم را به خدا و رسول او می‌خواند و عمل صالح انجام می‌دهد، موجب اختلاف و دشمنی نمی‌شود». در نامه پسر جعفر، چون سخن از امان ستاندن بود، امام، بهترین امان را خداوند دانست (ابی محنف، ۱۳۶۷ش، ص ۱۵۵).

«عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب» (ذهبی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۳۳۰ و ۴۳۹) نیز از چهره‌های مهم این جریان است. او در سال ۶۰ و هنگام حرکت امام حسین علیه السلام، دو دیدار و گفت‌وگو با امام داشت و ایشان را از رفتن به عراق بر حذر داشت (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۸۳ و ۳۸۴). امام در دیدار دوم و در پاسخ به عبدالله بن عباس، فرمود: «ای پسرعمو، به خدا سوگند من می‌دانم که شما خیرخواه و مهربان هستید؛ ولی من تصمیم خود را برای حرکت گرفته‌ام» (همان)؛ گویا عبدالله بن عباس در ماههای پایانی سال شصت، مشکل بینایی داشت. ابن قتیبه چنین گزارش می‌کند که معاویه به ابن عباس گفت: «أَنْتَمْ، يَا بْنَيْ هَاشِمْ، تَصَابُونَ فِي أَبْصَارِكُمْ؛ شَمَا إِيْ بْنَيْ هَاشِمْ، در بینایی تان دشواری پیش می‌آید!» ابن عباس نیز در پاسخ گفت: «وَأَنْتَمْ، يَا بْنَيْ أُمَّةٍ، تَصَابُونَ فِي بَصَائِرِكُمْ؛ وَشَمَا بْنَيْ أُمِّهِ هُمْ، در بصیرت‌تان دشواری و عیب پیش می‌آید» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۲۹). بدیهی است که مشکل نابینایی ابن عباس، او را از همراهی با امام معذور می‌ساخت (مامقانی، ۱۳۵۰ق، ج ۲، ص ۱۹۱). هرچند سبط ابن جوزی، نابینایی ابن عباس را به سبب گریه او برای شهادت امام حسین علیه السلام می‌داند و مدعی است «لَمَّا قُتِلَ

الحسین علیه السلام لم یزل ابن عباس ییکی علیه حتّی ذهب بصره». (سبط ابن الجوزی، ص ۱۴۱). در این صورت، می‌توان او را کم‌بینایی دانست که به دلیل گریه در سوگ امام علیه السلام به نایینای تمام مبدل شده است.

از «عمر بن عبدالرحمٰن مخزومی»، به عنوان چهره شاخص دیگر این جریان می‌توان نام برد. او، که از بزرگان قریش بود، در مکه و در آستانه حرکت امام حسین علیه السلام به عراق، نزد امام آمد و گفت: «پسرعمو، من برای حاجتی نزد شما آمدہ‌ام که می‌خواهم خیرخواهانه آن را بگویم. اگر مرا خیرخواه خویش می‌دانی، می‌گوییم؛ و گرنه دم فرو می‌بندم». امام فرمود: «بگو؛ از نظر من، تو نه کژاندیشی و نه این کار، زشت است». او گفت: «شنیده‌ام هم می‌خواهی به عراق بروی. من از این رفتن، بر تو بیمناکم. تو به شهری می‌روی که کارگزارانش در آن حاضرند و بیت‌المال را در اختیار دارند. مردم نیز بندۀ درهم و دینارند. من بیم آن دارم که همان‌هایی که به تو وعده یاری داده‌اند و کسانی که از دشمنت نزد آنها محبوب‌تری، با تو به جنگ درآیند!» امام فرمود: «ای پسرعمو، خدا به تو پاداش خیر دهد! به خدا سوگند! می‌دانم که تو برای خیرخواهی گام برداشته‌ای و خردمندانه سخن می‌گویی. هر چه مقدار باشد، همان می‌شود؛ خواه به نظرت رفتار بکنم یا رفتار نکنم و تو نزد من، ستوده‌ترین مشاور و خیرخواه‌ترین خیرخواهانی» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۸۲). عبدالله بن زبیر بعدها عمر بن عبدالرحمٰن را به حکومت کوفه منصوب کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۲۴۶)؛ اما با پولی که مختار به او رساند، از آمدن به کوفه صرف نظر کرد (بلادری، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۱۷۹).

سکوت ابوعبدالله جدلی در ماجراهای کربلا نیز در هاله‌ای از ابهام است. او به تشیع مشهور بود و در زمان مختار، از سرداران او به شمار می‌رفت (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۱۱، ص ۶۶۶). جدلی از یک پیشگویی امیر مؤمنان علیه السلام چنین یاد می‌کند که امام در حضور امام حسین علیه السلام و اوی چنین فرمود: «یقتل هذا وأنت حي لا تنصره؛ او را می‌کشنند، درحالی که او را یاری نمی‌کنی». جدلی نیز چنین بیان کرد: «والله إن هذه لحياة خبيثة؛ به خدا سوگند! در این صورت این زندگی پلیدی خواهد بود» (ابن قولویه، ۱۳۵۶ق، ص ۷۱). آیت‌الله خوبی این روایت را بیانگر نفرت

جدلی از مردمی می‌داند که فرزند رسول خدا ﷺ را یاری نمی‌نمد و نشان می‌دهد که او از اینکه نمی‌تواند در کربلا حضور داشته باشد، ناراحت است (خویی، ج ۱۱، ص ۵۴)؛ ازین‌رو ممکن است وی مانند مختار در زندان بوده است.

جريان شناسی نخبگان اکت

بی‌توجهی به حوادث و تحولات مهم و بنیادی جهان اسلام، و سکوت در برابر آن پدیده‌ای بود که پیش از عاشورای ۶۱ هجری و پس از آن، بر زندگی نخبگان سایه افکنده بود و این کثری، تنها بی‌پیشوایان و رهبران معصوم ع، در مقام معمaran فکر و اندیشه اسلامی، و همچنین تغییر مسیر و انحراف خطوط اصلی اسلام را در پی داشت. سکوت نخبگان، در واقع نوعی مخالفت با حق و تقویت جبهه باطل و رضایت به عملکرد اوست؛ آن‌گونه که امیر بیان حضرت امیر مؤمنان ع می‌فرماید: «السَّاِكِتُ أَخْوَ الرَّاضِيِّ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَّا كَانَ عَلَيْنَا» (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۰۳)؛ یعنی آن‌کسی که در مقابل وضع باطل سکوت می‌کند، برادر آن سی است که به آن وضع راضی است. حضرت در این بیان، دیگر نمی‌گویند آن‌کسی که راضی است، چه موقعیتی دارد؛ زیرا معلوم است که هر کسی که به کار جمعی یا به زندگی مردمی راضی باشد، از خود آنهاست.

مقام معظم رهبری ضمن اشاره به این مهم که هر کس به پیغمبر نپیوسته، علیه پیغمبر است و هر کس با علی نباشد، علیه علی است یا هر کس با حق نباشد، علیه حق است، آسیب نخبگان ساكت را این ونه تحلیل می‌کند:

پیغمبرها می‌آیند معین می‌کنند راه را؛ می‌ویند این است. اگر مردی، اگر دنبال حقی، اگر برای خدایی، اگر شهادت می‌دهی به نبوت ما، راه ما این است؛ اما اگر چنانچه آنجا نشستی، راه ما را دیدی، رهروان راه ما را دیدی، چون مش بود نیامدی، چون مشکل بود ک ک نکردی، اما در همان حال تسیح دست گرفتی، گفتی شهادت می‌دهم شما پیغمبرید، این فایده‌ای ندارد. **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ** **تَكُوْلُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. ۚ كَبِيرٌ مَّقْتَأً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَكُوْلُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾** (صف: ۲ و ۳).

گناهی بزرگ است که انسان چیزی را به زبان بگوید، عقیده‌ای را اظهار کند؛ اما عمل به آن نکند. چرا من بگویم پیرو پیغمبر خدا هستم، در حالی که پیرو ابی جهل؟ چرا بگویم من دنبال اسلامم، در حالی که دنبال شرکم؟ چرا بگویم علوی‌ام، در حالی که معاویه و بوجهله‌ام؟ (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۴ش، ص ۵۰۱).

نجگان ساكت صدر اسلام را که برآمده از صحابه و تابعان هستند، در جریان‌های ذیل می‌توان بررسی کرد:

الف) جریان ناصح عافیت‌طلب

وجه مشترک جریان عافیت‌طلب، تظاهر به نصیحت‌گری و داعیه دلسوزی بود؛ بدون آنکه در هدف و آرمان حرکت امام حسین علیه السلام به دنیا آمد (ابن اثیر، ج ۳، ۱۴۰۹ق). «عبدالله بن مطیع عدوی» در دوران پیامبر اکرم علیه السلام به دنیا آمد (ابن اثیر، ج ۳، ۲۷۹). او عافیت‌طلبی بود که حفظ منزلت قریش و عرب، برایش از حفظ اسلام مهم‌تر بود. او دو دیدار با امام حسین علیه السلام داشت؛ نخست در راه ینه به مکه و دوم، وقتی که امام از حاجز به سوی عراق حرکت کرد. در دیدار نخست، او از امام که در مسیر مدینه به مکه در حرکت بود، استقبال کرد و گفت: «ای ابا عبدالله، جان من فدای تو باد! کجا می‌روی و چه عزیمت داری؟» امام فرمود: «عزیمت مکه دارم. چون آنجا رسم، در کار خود اندیشه کنم. آنچه صلاح و صواب نماید، پیش گیرم». عبدالله گفت: «چون به مکه رسی، همانجا مقیم شو و ساکن باش و به سخن اهل کوفه اعتبار ندار. تو امروز، سرور و سید و بهتر و مهتر عربی! در حرم خدا، ساکن باش که اگر نعوذ بالله تو را واقعه‌ای افتاد، جمله اهل بیت تو هلاک شوند». او سپس برای آن حضرت دعای خیر کرد (ابن اعثم، ۱۳۷۲ش، ص ۸۳۶). این عساکر، این دیدار را به صورت ذیل پایان می‌برد:

ابن مطیع، چون سرگرم کندن چاهش بود، به امام گفت: «این چاه را آماده کرده‌ام و امروز برای نخستین بار، به دلو ما آب آمده است. چه می‌شد که شما به درگاه خداوند دعا می‌کردید و برایش برکت می‌خواستید». امام فرمود: «قدرتی از آبش بیاور».

عبدالله، دلوی آب آورد و امام از آن نوشید؛ سپس آن را چشید و در چاه ریخت و پس از آن، آب چاه، گوارا و فراوان گشت (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۱۸۲). متأسفانه، او بر ملیت عرب اشاره دارد و بر سرور عرب بودن امام، تکیه می‌کند و عافیت‌طلبی او به حدی است که برای همراهی با امام حرکتی نمی‌کند و دوستی امام نیز صرفاً ادعاست؛ زیرا او پس از شهادت امام به ابن زبیر می‌پیوندد و والی کوفه می‌شود و به جست‌وجوی شیعیان می‌پردازد و آنان را می‌ترساند. در رویارویی با قیام مختار نیز با شیعیان می‌جنگد و از قاتلان امام حسین علیهم السلام مانند شمر ذی‌الجوشن، شبث بن ربیعی و دیگران، علیه مختار کمک می‌گیرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۲۱۶).

«مسور بن مخرمه» از دیگر چهره‌ای این جریان است. او را از صحابه پیامبر ﷺ دانسته‌اند (ذهبی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۴۵). مسور، خواهرزاده عبدالرحمن بن عوف بود (مستوفی، ۱۳۶۴ش، ص ۲۵۸) و از نزدیکان و ملازمان عمر و عثمان به شمار می‌آمد (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۵۱ و ۱۰۸). او هنگام اقامت امام در مکه، نامه‌ای به حضرت نوشت و ایشان را از عزیمت به عراق بازداشت و امام حسین علیهم السلام نیز در پاسخ فرمود: «از خداوند در این کار، طلب خیر می‌کنم» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۲۰۸ و ۲۰۹).

مسور بن مخرمه، امام را یاری نکرد و با عبدالله بن زبیر همراه شد و سال ۶۴ هجری هنگام محاصره مکه، سنگ منجنيقی به او اصابت کرد و مرد (ذهبی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۳۹۳). «او زاعی» نیز از کسانی است که با امام سخن گفت. گویا او از اوزاع شام است. وقتی وی با قصد بازداشتن امام حسین علیهم السلام در آستانه حرکت ایشان به عراق، نزد حضرت آمد، امام به او فرمود: «آمده‌ای تا مرا از حرکت باز داری؛ در حالی که خدای عزوجل، جز این راه را نخواسته است؟ روز دوشنبه، حرکت من خواهد بود» (طبری، ۱۴۰۸ق، ص ۱۸۴).

«سعید بن مسیب» از شخصیت‌هایی بود که چهره ناصحانه به خود گرفت. او، که به سید تابعین شهره است (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۹، ص ۹۹)، مدعی شد اگر حسین علیهم السلام بر خلیفه خروج نمی‌کرد، برای او پسندیده‌تر بود (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۲۰۸). در واقعه حر، که

سال ۶۳ با محوریت قیام مردم مدینه شکل گرفت و به شکست انجامید، شامیان او را مجبور به بیعت در بردگی یزید کردند و وقتی او سر باز زد، خواستند گردن او را بزنند که فردی به دیوانگی و جنون او گواهی داد و جان او را رهانید (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۲۲۱).

«ابوسعید خدری» نیز از کسانی است که به بازداشت امام حسین علیه السلام از حرکت اقدام کرد. او، که نامش سعد بن مالک، است از صحابه نامی پیامبر ﷺ بود و دردوازده غزوه دوران رسالت شرکت جست. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۶۰) ابوسعید خدری نزد امام حسین علیه السلام و گفت:

ای ابا عبدالله، من خیرخواه شما میم و بر شما دل میسوزانم. خبر یافته‌ام که گروهی از شیعیان شما در کوفه به تو نامه نوشته‌اند و تو را به خروج به سویشان میخوانند. خارج مشهود؛ چه [اینکه] از پدرت شنیدم که در کوفه می‌گفت: «به خدا سوگند از ایشان آزرده و خشمناکم و ایشان هم از من آزرده و خشمناک‌اند؛ از ایشان وفا ندیدم و هر که به ایشان نائل شود، به تیر بی‌بهره نایل شده است!» به خدا سوگند نه ثبات دارند، نه آهنگ کاری، و نه صبر بر شمشیر (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۶۱)!

همچنین در برخی متون، توصیه‌ای از ابوسعید خدری گزارش شده است که به امام گفت: «اتق الله في نفسك والزم بيتك فلا تخرج على إمامك»؛ (تقوای الهی را در نفس خود پیشه کن، در خانه بمان و بر امامت خروج نکن). (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۲۰۸)!

از پاسخ امام حسین علیه السلام به ابوسعید خدری یاد نکرده‌اند. چه بسا امام به احترام سن او، از پاسخ گفتن به وی تغافل کرده باشد یا به دلیل تعجب از تعمق نورزیدن وی در امور و اینکه آن اندازه که به تدرستی حسین علیه السلام می‌اندیشد، در باب آنچه به اسلام می‌رسد و خطرهایی که اسلام را در معرض خطر قرار می‌دهد، نمی‌اندیشد (حسینی جلالی، بی‌تا، ص ۱۲۹)! البته خدری پاداش خوبی از خلیفه اموی در واقعه حرہ دریافت کرد! او که در این دوران در خانه نشست، پس از شکست واقعه حرہ، مورد هجوم شامیان قرار گرفت و آنان تک‌تک

ریش‌هایش را کنند و او را به شدت زدند (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۲۰، ص ۳۹۵).

«ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام» نیز برای نصیحت امام حسین علیه السلام به حضور ایشان رسید. او در روزگار خلافت عمر بن خطاب متولد شده بود و از تابعین به شمار می‌رفت. او را اعلم مکه نیز نامیده‌اند (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۹۴). همچنین به سبب بسیار نمازگزاردن، او را راهب قریش می‌گفته‌اند (همان، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۱۶۰). ابوبکر بن عبدالرحمن به امام چنین گفت: «ای پسرعمو، پیوند خویشاوندی مرا وا می‌دارد که حقیقت را از تو پوشیده ندارم و نمی‌دانم از دیدگاه تو خیرخواهی من برای تو چگونه است». امام حسین علیه السلام فرمود: «تو از این نیستی که متهم باشی و غش ورزی کنی. سخن خود را بگو». گفت: «تو خود دیدی که عراقیان با پدر و برادرت چه کردند و اینک می‌خواهی پیش ایشان روی! آنان بردگان دنیاپرند. کسی که به تو وعده یاری داده‌اند، با تو خواهند جنگید یا اینکه تو در نظرشان محبوب‌تر از هر کسی هستی که یاری‌اش خواهند داد. آنها تو را رها و زبون می‌سازند. درباره حفظ جان خودت، تو را به خدا سوگند می‌دهم». حسین علیه السلام فرمود: «ای پسرعمو، خدایت پاداش نیکو دید که با کوشش، اندیشه خود را بررسی و اظهار کردي! و بدان خداوند هر چه مقدار فرماید، خواهد شد». ابوبکر بن عبدالرحمن، انا لله بربیان آورد و گفت: «ما اندوه ابو عبدالله را در پیشگاه خدا حساب می‌کنیم» (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۵۶). ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث، بعدها نزد عبدالملک مروان، جایگاه ممتازی یافت و از مقربان دربار خلافت شد و سال ۹۴ بمد (بلادری، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۱۷۷ و ۲۳۸).

«ابووادلیشی» نیز از کسانی است که ابن عساکر از تلاش او در بازداشت امام حسین علیه السلام از نهضت یاد می‌کند که با پاسخ منفی امام روبرو می‌شود (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۲۰۸).

ب) جریان بی‌اعتنای

در این جریان، شخصیت‌های سرشناس و معتبری به چشم می‌خورند که به رغم آگاهی از حرکت امام حسین علیه السلام، به این نهضت بی‌اعتنای بودند و از یاری امام سر باز زدند.

«براء بن عازب» از شخصیت‌های شاخص این جریان است. براء، که به ابو عمارة انصاری

مشهور است، از بزرگان صحابه به شمار می‌رود و او را فقیه کبیر نامیده‌اند. او مدعی بود که در پانزده غزوه، پیامبر اکرم ﷺ را همراهی کرده است (ذهبی، ج ۴، ق ۱۴۱۷، ص ۳۴۰). در دوران امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام نیز در سه جنگ جمل، صفين و نهروان در رکاب امام بود و سپس در کوفه اقامت گزید (ابن عبدالبر، ج ۱، ق ۱۴۱۲، ص ۱۵۷). امام علی علیه السلام براء بن عازب را مخاطب قرار داد و فرمود: «ای براء، پسرم حسین کشته می‌شود و تو در آن هنگام زنده‌ای؛ ولی یاری اش نمی‌کنی».

پس از شهادت حسین علیه السلام براء می‌گفت: «به خدا سوگند، علی بن ابی طالب علیه السلام راست گفت. حسین علیه السلام شته شد و من یاری اش نکردم»؛ و بر اکار اظهار حسرت و پشمیمانی می‌کرد (مفید، ج ۱، ق ۱۴۱۳، ص ۳۳۱). براء در سال ۷۲ درگذشت (ذهبی، ج ۴، ق ۱۴۱۷، ص ۳۴۰).

چهره‌هایی از این طیف، در دیدارهایشان با امام حسین علیه السلام، گفت و شنودهایی هم انجام دادند؛ اما متأسفانه برخلاف انتظار، با خاموشی از همراهی با امام خودداری کردند. «ابن غالب اسدی»، «فرزدق» و سران بصره، از این طیف‌اند.

«بشر بن غالب اسدی» از شخصیت‌های معروف حدیثی است و وقتی کوفه را ترک گفت، در ذات عرق، امام حسین علیه السلام را دیدار کرد. امام از او درباره اهل عراق پرسید و او در پاسخ گفت: «دل‌های ایشان با تو است و شمشیرهای ایشان، با بنی امیه». امام نیز سخن او را تصدیق کرد (ابن طاووس، ج ۱۳۴۸، ش ۳۰، ص ۳۴۸). بشر بن غالب پس از این دیدار، امام را ترک کرد. سکوت و همراهی نکردن او، پرسشی است که بی‌جواب مانده. او در سال‌های بعد، کنار مصعب و سپس حاج قرار گرفت (بلاذری، ج ۱۱، ق ۱۴۱۷، ص ۱۷۴). عبدالله بن شریک، مدعی است که بشر بن غالب دیده که خود را بر قبر حسین بن علی علیه السلام انداده و از یاری نکردن او پشمیمان بود (ابن سعد، ج ۱۴۱۴، خامسه ۱، ص ۵۰۱).

«همام بن غالب تمیمی، معروف به فرزدق» از شاعران نامی عرب است. او سال شصت هجری برای مناسک حج وارد مکه شد و در ششم ذی الحجه در بستان بنی عامر، امام حسین علیه السلام

را دید. حضرت از وی وضعیت مردم عراق را جویا شد و او در پاسخ گفت: «قلب‌های مردم با تو است و شمشیرهایشان با بنی‌امیه؛ قضا از آسمان فرود می‌آید و خداوند، هر چه بخواهد، انجام دهد». امام فرمود: «همین‌گونه است؛ اللہ الامر و کل یوم هو فی شأن» (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ۸، ص ۱۸۷؛ ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۳۶۱). آنگاه فرزدق چند سؤال درباره نذر و مناسک حج پرسید و با امام وداع کرد (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۶۷). اربلی، دیدار فرزدق با امام و سخنان طرح شده در این دیدار را از زبان فرزدق، چنین نقل کرده است که وقتی از فه می‌آمد، امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد. امام فرمود: «از آنجا چه خبر؟» گفتم: «راستش را بگویم؟» فرمود: «آری». گفتم: «دل‌های ایشان با تو است و شمشیرهای ایشان، با بنی‌امیه و نصر و پیروزی هم از آن خدادست». امام فرمود:

مَا أَرَاكَ إِلَّا صَدَقْتَ . النَّاسُ عَيْدُ الْمَالِ وَ الدِّينُ لَعِقْ عَلَى الْسِّتَّةِ يَحُوتُونَهُ مَا دَرَأْتُ بِهِ
مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحَصُّوا بِالبَلَاءِ قَلَ الدَّيَانُونَ (اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۳۲)

راست گفتی! مردم مال پرستند و دین، فقط بر سر زبان ایشان است؛ آن را تا آنجا که دست‌مایه تأمین زندگی ایشان است، بچرخانند و چون به آزمونی گرفتار آیند، دین‌داران راستین، اندک‌اند.

این پرسش برای هر منصفی هست که چرا فرزدق، امام را ترک کرد و خود را از متن به حاشیه کشاند (طبیعی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۸۸). وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، فرزدق گفت: «بررسی کنید؛ اگر عرب از این پیشامد نسبت به فرزند مولا و سید خود خشمگین شد، هر آینه عزت و هیبتش دوام خواهد یافت و اگر سکوت پیشه کرد و واکنشی نشان نداد، تا پایان هستی ذلیل خواهد شد» (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۳۵۹ و ۳۶۰). سروده فرزدق در مدح امام سجاد علیه السلام معروف است.

سکوت «ربيع بن خثيم ثوري تميمي كوفي» در ماجراي نهضت امام حسین علیه السلام نيز تأمل‌برانگيز است. او از عباد ثمانیه و زهد‌پیشه‌های مشهور کوفه بود (ابن حبان، ۱۳۹۳ق، ج ۴، ص ۲۲۴ و ۲۲۵) و درباره‌اش چنین بیان شده است که طی بیست سال درباره امور دنیا لب به

سخن نگشود. وقتی فردی خبر شهادت امام را به او داد، چیزی نگفت. دیگری به او از این فاجعه خبر داد و او سکوت کرد. وقتی نفر سوم او را از شهادت حسین بن علی علیهم السلام آگاه کرد، گریست و گفت: «اللهُ فاطِر السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (مامقانی، ۱۳۵۰ق، ج ۱، ص ۴۲۵). به گفته منذر ثوری، مردی که در واقعه کربلا در صف قاتلان حسین بن علی علیهم السلام بود، نزد ربيع خثیم حضور داشت. ربيع به او گفت: «شما می‌اید که سرهای نبیرگان رسول را آویزان شده آورده‌اید. به خدا که گزیدگانی را کشته‌اید که اگر رسول خدا علیهم السلام ایشان را می‌دید، بر آغوش خود می‌نشاند و بوسه بر دهان ایشان می‌نهاد» (شعبی، ۱۴۲۲ق، ج ۸، ص ۲۳۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۳۲). ربيع خثیم، دو سال پس از شهادت امام درگذشت (ابن حبان، ۱۳۹۳ق، ج ۴، ص ۲۲۴ و ۲۲۵).

امام حسین علیهم السلام هنگام اقامت در مکه و پیش از حرکت به سوی عراق، به رؤسای پنج گانه بصره و برخی بزرگان شهر نامه‌ای نوشت و ایشان را به بیعت خویش فراخواند و فرمود:

شما را به عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر می‌خوانم؛ زیرا سنت پیامبر، از بین رفته و بدعت در دین ایجاد شده است. اگر به سخن من گوش فرا دهید و دستور مرا اجرا کنید، شما را به راه رشد و سعادت، هدایت خواهیم کرد (ابی محنف، ۱۳۶۷ش، ص ۱۰۷؛ سماوی، ۱۴۱۹ق، ص ۹۵).

سلیمان بن رزین، در مقام پیک و نماینده امام، نامه‌ها را به رؤسای پنج گانه بصره (احنف بن قیس، مالک بن مسمع، منذر بن جارود، مسعود بن عمر و قیس بن هیثم) و برخی بزرگان شهر همچون عمرو بن عبیدالله بن معمر و یزید بن مسعود رساند. واکنش این شخصیت‌ها تأمل برانگیز بود.

«یزید بن مسعود نهشلی»، پس از صحبت با قبایل بنی تمیم، بنی حنظله و بنی سعد و آگاه کردن آنان از موضوع دعوت امام، نامه‌ای برای حضرت نوشت و در نامه‌اش وفاداری قبایل را اعلام داشت و از امام برای حضور در بصره دعوت کرد (ابن اعثم، ۱۳۷۲ش، ص ۸۴۶؛ ابن نما حلی، بی‌تا، ص ۲۷). او نامه‌اش را به حاجج بن بدر تمیمی، که آماده پیوستن به امام بود، سپرد

تا به حضرت برساند. حاج نیز در کربلا به حضور حضرت رسید و نامه را تقدیم کرد. وقتی امام حسین علیه السلام نامه پسر مسعود را خواند، گویا از مدنش تعجب کرد و فرمود: «مالک! آمنک الله من الخوف و اعزّك و ارواك يوم العطش الاكبر» (سماوی، ص ۲۱۲ و ۲۳۱)؛ چه شده بر تو! خدا تو را از ترس در امان دارد و عزیزت کند و در روز عطش اکبر، سیرابت فرماید».

واکنش «احنف بن قیس تمیمی» نیز به درخواست امام حسین علیه السلام منفی بود. او از اشراف تمیمی بصره بود و رفتارش با امیر مؤمنان علیه السلام شفاف نبود. اگرچه وی در صفین در سپاه امام بود، این سخن از وی ثبت شده است که «عرب به هلاکت رسید» (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳ق، ص ۳۷۸). وی پس از خوانده شدن نامه معاویه برای مردم بصره و تشویق آنها برای جنگ با امیر مؤمنان علیه السلام، به صفتندی جبهه حق و باطل توجه‌ی نکرد و با بیان ضرب المثلی، چنین گفت: «کاری به کارشان ندارم». وقتی معاویه نظر بزرگان قبایل عرب را درباره ولایته‌هدی یزید جویا شد، احنف بن قیس در مقام بزرگ بصره، در پاسخ چنین گفت: «تو به احوال یزید و مداخل و مخارج او، از ما عالم‌تری و او را بهتر از ما می‌شناسی. اگر می‌دانی که تیمار خلافت، چنانچه متضمن رضای خدای تعالی و فراغت امت محمد مصطفی علیهم السلام باشد، در کار او با هیچ کس مشورت مکن و خلافت بدو ده و اگر دای که بدین کار، چنان‌که باید قیام نتواند نمود، دنیا را بدو مده و خود را در عذاب آن جهان مینداز و بر ما، بیش از گفتن سمعاً و طاعتاً نباشد». معاویه از این سخن احنف، بسیار خرسند شد (ابن اعثم، ۱۳۷۲ش، ص ۷۹۵). احنف، از مخاطبان نامه امام حسین علیه السلام بود؛ اما آن را پنهان ساخت و سپس در مرقومه‌ای کوتاه، امام را به صبر توصیه کرد. او مردم را از جنگ بر حذر داشت و به اطرافیانش چنین گفت: «ما خاندان ابوالحسن، (امیر مؤمنان علیه السلام) را بارها آزموده‌ایم؛ در آنان، نه حکومت بر ولایتی و نه مالی برای اندوختن است و در جنگ نیز اهل کید و تزویر نیستند» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۶۹۱؛ شوشتري، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۱۱). احنف بن قیس، دوست عبدالله بن زبیر بود و در قتل مختار، به او کمک کرد. او سال ۶۷ قمری در وفه مُرد (ابی مخنف، ۱۳۶۷ش، ص ۱۰۷).

«مسعود بن عمرو ازدی» پیشوای قبیله «ازد» بود و در جنگ جمل، با عایشه، طلحه و

زبیر همراه شد (طبری، ج ۵، ص ۵۲۵). وی در مقام یکی از اشراف پنج گانه بصره، درخواست بیعت امام حسین علیه السلام را بی جواب گذارد (ثقفی، ج ۱۳۵۳، ش ۲۶۶، ص ۲۶۶). او دوست و یار صمیمی عبیدالله بن زیاد بود و هنگام قیام مردم علیه ابن زیاد، وی را پناه داد. ابن زیاد، نود روز پس از مرگ یزید، به سوی شام رفت و مسعود بن عمرو، صد تن از ازدیان را به فرماندهی قرہ بن قیس، با وی همراه ساخت تا او را به شام بردن. ابن زیاد هنگام ترک بصره، مسعود را جانشین خود قرار داد (طبری، ج ۵، ص ۱۷۲).

«مالک بن مسمع بکری»، بزرگ قبیله بنی بکر بن وائل بود و به بنی امية گرایش داشت و در جنگ جمل، به مروان بن حکم پناه داد. وقتی امام حسین علیه السلام با فرستادن نامه از اشراف بصره دعوت به بیعت کرد، مالک بن مسمع نیز از سران پنج گانه بصره بود که نامه امام را دریافت کرد؛ اما او به این دعوت پاسخ نداد. او که تمایلات اموی داشت، پس از واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام به مردم فرمان داد تا بیعت با یزید بن معاویه را تجدید کنند (ابی مخنف، ج ۱۳۶۷، ش ۱۰۷، ص ۱۰۷)!

«قیس بن هیثم سلمی» مدتی کارگزار عثمان در خراسان بود (ابن کثیر، ج ۹، ق ۱۴۰۷، ج ۹، ص ۴۹). هنگام کمک خواستن عثمان از اهل بصره، قیس برخاست و مردم را به یاری او تشویق کرد. مردم به یاری عثمان شتافتند؛ ولی با دریافت خبر قتل او بازگشتنند. وقتی معاویه در سال ۴۵ قمری، زیاد بن سمیه را بر بصره گماشت، قیس بن هیثم، والی مرودرود، فاریاب و طالقان شد و مدتی را در آن سامان فرمانروا کرد و بعد به بصره آمد. او در مقام یکی از سران بصره، نامه دعوت امام حسین علیه السلام را بی جواب گذاشت. قیس سال ۶۶ قمری فرمانده جنگجویان عبیدالله بن زبیر، علیه سپاه مختار بود و سال ۶۷ قمری در جنگ با مختار، با مصعب بن زبیر همراه شد و فرماندهی ساکنان عالیه را بر عهده داشت. گویا او به همراه یاران مصعب، در مصاف با عبدالملک بن مروان کشته شد (نهج البلاعه، نامه ۷۱).

«عمرو بن عبیدالله بن مَعْمَر» از سران و اشراف بصره بود که نامه دعوت امام حسین علیه السلام را در فت گرد و آن را بی جواب گذاشت. عمرو در دوران عبیدالله بن زبیر، از کارگزاران او شد و در سپاه مصعب بن زبیر، به مصاف مختار شفی رفت؛ سپس از او روی گردان شد و

به عبدالملک مروان پیوست و سال ۸۳ قمری در دمشق، به مرض طاعون مرد (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۶۰، ص ۲۸۵).

ج) جریان فرصت طلب

برخی نخبگان در رویارویی با حماسه خونین کربلا، در پی تأمین منافع و پیشبرد اهداف خویش بودند. «عبدالله بن زبیر بن عوام»، نماد این جریان است. او در سال دوم هجرت در مدینه به دنیا آمد و دوران کودکی اش در عصر رسالت گذشت (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۹۰۵). ابن زبیر به خاندان پیامبر ﷺ، بغض می‌ورزید (نمایی شاهروندی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۸). او سبب انحراف پدرش نیز شد؛ آن‌گونه که امیر مؤمنان علیهم السلام فرمود: «زبیر، پیوسته خود را از ما به شمار می‌آورد تا آنکه فرزندش عبدالله پا به جوانی گذاشت (نهج البلاغه، حکمت ۴۵۳؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۹۰۷). ابن زبیر به خلافت یزید، واکنش منفی نشان داد و با یزید بیعت نکرد. ابن زبیر هنگام حضور امام حسین علیهم السلام در مکه، ظاهری ناصحانه به خود گرفت و از امام درخواست کرد که در مکه بماند و به عراق نرود (ابی مخنف، ۱۳۶۷ش، ص ۱۵۲)؛ اگرچه سخنان متناقض دیگر نیز از او شنیده شد. به گفته مورخان، پسر زبیر از حضور امام حسین علیهم السلام در مکه دلخوش نبود و طمع داشت که با او (ابن زبیر) بیعت کنند. او «هر روز خدمت امام می‌آمد و می‌دانست که با حضور آن حضرت، هیچ‌کس رغبت به بیعت با او نکند» (ابن اعثم، ۱۳۷۲ش، ص ۸۳۷).

در یکی از دیدارها ابن زبیر به امام گفت: «اگر من پیروانی چون پیروان شما (در کوفه) داشتم، از آن شهر چشم نمی‌پوشیدم! سپس از بیم آنکه مبادا متهم شود، گفت: «اما اگر شما در حجاز بمانی و در همینجا ان کار را اداره کنی، انشاء الله با تو مخالفتی نخواهد شد!» آنگاه برخاست و از نزد امام رفت. بعد از رفتن او امام فرمود:

نzd این مرد، در دنیا چیزی محبوب‌تر از خروج من از حجاز نیست. او فهمیده است که با وجود من، کاری از وی بر نمی‌آید و مردم، او را با من برابر نمی‌دانند؛ از این‌رو دوست دارد که من از شهر خارج شوم تا صحنه برای وی خالی شود. (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۲۹۵).

وقتی امام حسین علیه السلام، عزم حرکت از مکه کرد، ابن عباس به پسر زبیر گفت: «آنچه دوست داشتی، اتفاق افتاد و برای او چنین خواند:

ياللک من قُبْرَةٌ بِمَعْنَى الْجَوْفِيُّ فَبِيْضِي وَاصْفَرِي وَنَقْرِي مَا شَئْتَ اَنْ تُنَقْرِي
ای پرنده! محیط برایت آماده شد؛ فضا برایت فراهم شد؛ تخم بگذار و بخوان؛ هر چه
می خواهی، دانه برچین. (سیوطی، بی‌تا، ص ۲۰۶)

عبدالله بن زبیر، شخصیتی است که امیر مؤمنان علیه السلام در اخباری غیبی او را حیله‌گر و مکاری نامید که در پی کاری بی‌فرجام می‌رود و از ریسمان دین، برای صید دنیا استفاده می‌کند (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۴).

ابن زبیر پس از مرگ یزید، داعیه خلافت کرد و چند سالی بر حجاز و عراق حکم راند؛ تا آنکه در سال ۷۳ هجری در مصاف بالشکر عبدالملک مروان شکست خورد و به دستور حاجاج، پیکر او را بر دار کشیدند. عبدالله بن عمر، که خود از همسویان خلافت اموی و مروانی بود، از کنار دار او گذشت و گفت: «بسیار روزه گرفتی و بسیار نماز گزاردی؛ ولی قدر و منزلت دنیا را بیش از آنچه بود، بالا بردی و دنیا شایسته این نیست، و همانا امتی که بدترین فرد آن تو باشی، امتی بر حق و راستی هستند» (دینوری، ۱۳۶۸ش، ص ۳۱۵).

نتیجه‌گیری

امام حسین علیه السلام از زمانی که مسئله ولایت‌عهدی یزید مطرح شد تا هنگام حضور در کربلا و روز عاشورا، با صراحة در تبیین حق کوشیدند و نخبگان جامعه اسلامی را به بیداری، هوشیاری، موقعیت ناسی و مجاهدت برای حقیقت فراخواندند؛ اما سوگمندانه، بخش زیادی از صحابه و تابعین از شناخت زمانه دور ماندند و با سکوت مرگبارشان، به ذلت خلافت امویان تن دادند؛ همان نخبگانی که انتظار همراهی با رهروان حق از ایشان می‌رفت؛ اما خود را به خواب زدند و در سکوت سیاهشان، نظاره‌گر بزرگ‌ترین جنایت تاریخ بشریت و شهادت حسین بن علی علیه السلام شدند که رویکرد منفی آنان، عبرتی برای حال و آینده نخبگان سیاسی و فرهنگی جامعه اسلامی است.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه.
٣. ابن ابيالحديد (بى تا). شرح نهج البلاغه، بيروت، دار احياء التراث العربي.
٤. ابن اثير، على بن محمد (١٤٠٩ق). اسدالغاية فى معرفة الصحابة، بيروت، دارالفكر.
٥. _____ (١٣٨٥ق). الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر.
٦. ابن اعثم، محمد بن على (١٣٧٢ش). الفتوح، ترجمة محمد بن احمد مستوفى، تحقيق غلامرضا طباطبائى مجد، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامي.
٧. ابن حبان، محمد بن حبان (١٣٩٣ق). الثقات، حيدرآباد هند، دائرة المعارف العثمانية.
٨. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (١٣٩١ق). فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت.
٩. _____ (١٤١٥ق). الاصادبة فى تمييز الصحابة، بيروت، دارالكتب العلمية.
١٠. ابن سعد، محمد بن سعد (١٤١٠ق). الطبقات الكبرى، بيروت، دارالكتب العلمية.
١١. _____ (١٤١٤ق). الطبقات الكبرى، الطائف، مكتبة الصديق.
١٢. ابن شهر آشوب، محمد بن على (بى تا). مناقب آل ابى طالب عليه السلام، قم، انتشارات علامه.
١٣. ابن طاووس، على بن موسى (١٣٤٨ش). اللهوف، تهران، انتشارات جهان.
١٤. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله (١٤١٢ق). الاستيعاب، بيروت، دارالجيل.
١٥. ابن عساكر، على بن حسن (١٤١٥ق). تاريخ مدينة دمشق، بيروت، دارالفكر.
١٦. ابن قتيبة، عبدالله بن مسلم (١٤١٨ق). عيون الاخبار، بيروت، دارالكتب العلمية.
١٧. ابن قولويه، جعفر بن محمد (١٣٥٦ق). اامل الزيات، نجف، مرتضوية.
١٨. ابن كثير، ا عيل بن عمر (١٤٠٧ق). البداية و النهاية، بيروت، دارالفكر.
١٩. ابن نما حلی، فرج بن محمد (بى تا). مثير الاحزان، قم، شر مدرسة الامام المهدى عليه السلام.
٢٠. ابوالفرج اصفهانی، على بن حسين (بى تا). الاغانی، بيروت، دارالفكر.

٢١. ابی مخنف، لوط بن یحیی (١٣٦٧ش). **وَقْعَةُ الطَّفِ**، تحقیق محمدهادی سفی، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
٢٢. اربلی، علی بن عیسی (١٣٨١ق). **كَشْفُ الْأَثَمَةِ فِي مَعْرِفَةِ الْأَمَمِ**، تبریز، مکتبة بنی هاشمی.
٢٣. امینی، عبدالحسین (١٤١٦ق). **الْغَدَیر**، قم، مرکز الغدیر.
٢٤. بلاذری، امداد بن یحیی (١٤١٧ق). **إِنْسَابُ الْأَشْرَافِ**، بیروت، دارالفکر.
٢٥. تمیمی، نعمان بن محمد (١٣٨٥ق). **دِعَائِمُ الْاسْلَامِ**، مصر، دارالمعارف.
٢٦. ثقفی، ابراہیم بن محمد (١٣٥٣ش). **الغارات**، تهران، انجمن آثار ملی.
٢٧. ثعلبی، احمد بن ابراهیم (١٤٢٢ق). **الْمَكْشُوفُ وَالْبَيْانُ**، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
٢٨. حرانی، بن بن شعبه (١٤٠٤ق). **تَحْفَ الْعُقُولِ**، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
٢٩. حسینی جلالی، محمدرضا (بی‌تا). **الْحَسِينُ عَلَيْهِ الْسَّمَاءُ وَسِيرَتُهُ**، قم، دارالمعرف.
٣٠. حلی، حسن بن یوسف (١٤٠١ق). **جَوْبَةُ الْمَسَائِلِ الْمَهْنَائِيَّةِ**، قم، مطبعة الخیام.
٣١. حسینی خامنه‌ای، علی (١٣٨٨ش). در دیدار با اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر، تهران، ١٣٨٨/٥/٥.
٣٢. ——— (١٣٩٤ش). **طَرْحُ كُلِّيِّ اِنْدِيشه اِسلامِيِّ در قرآن**، تهران، صهبا.
٣٣. بیب بغدادی، امداد بن علی (١٤٠٦ق). **مَفَاعِيَةُ فِي عِلْمِ الرَّوَايَةِ**، بیروت، چاپ احمد عمرهاشم.
٣٤. دینوری، احمد بن داود (١٣٦٨ش). **اَخْبَارُ الطَّوَالِ**، قم، منشورات الرضی.
٣٥. ذهبی، محمد بن احمد (١٤٠٧ق). **تَارِيَخُ الْإِسْلَامِ**، بیروت، دارالکتب العربی.
٣٦. ——— (١٤١٧ق). **سِيرُ اَعْلَامِ النَّبَلَاءِ**، بیروت، دار الفکر.
٣٧. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (١٤١٢ق). **الْمَفَرَدَاتُ فِي غَرِيبِ الْقُرْآنِ**، بیروت، دارالعلم.
٣٨. زمخشری، محمود (١٤٠٧ق). **الْكَشَافُ مِنْ حَقَّاقَتِ غَوَامِضِ التَّنْزِيلِ**، بیروت، دارالکتاب العربی.
٣٩. سبط ابن الجوزی، یوسف بن قزاوغلی، **تَذْكِرَةُ الْخَواصِّ**، قم، مؤسسه أهل البیت ع.
٤٠. سرخسی، محمد بن احمد (١٣٧٢ق). **اَصْوَلُ السُّرْخَسِيِّ**، مصر، مطبع دار الكتاب العربی.
٤١. سلیم بن قیس هلالی (١٤٢٠ق). **كِتَابُ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ**، تحقیق محمدباقر الانصاری الزنجانی، قم.

٤٢. سماوى، مدبن طاهر (١٤١٩ق). *ابصار العين فى انصار الحسين* [عليه السلام]. قيق محمد جعفر طبسى، قم، مركز الدراسات الاسلامية لحرس الثورة.
٤٣. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر (بى تا). *تاریخ الخلفاء*، قم، منشورات الشریف الرضي.
٤٤. شوشتري، محمد تقى (١٤١٠ق). *قاموس الرجال*، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
٤٥. شهيد ثانى، زين الدين بن على (١٤٠٨ق). *ارعاية فى علم الدرایة*، قم، مكتبة آية الله المرعشى.
٤٦. طبرى، محمد بن جرير (١٣٨٧ق). *تاریخ الطبرى (تاریخ الامم و الملوك)*، بيروت، دارالتراث.
٤٧. طبرى أملی، محمد بن جرير بن رستم (١٤٠٨ق). *دلائل الامامة*، بيروت، مؤسسة الاعلمى.
٤٨. طبسى، محمد جواد (١٤٢١ق). *و بايع الطريق من مكة الى كربلا (مع الركب الحسينى من المدينة الى المدينة)*، قم، مركز الدراسات الاسلامية.
٤٩. مامقانى، عبدالله (١٣٥٠ق). *تنقیح المقال*، نجف، مكتبة المرتضوية.
٥٠. مجلسى، محمد باقر (١٤٠٤ق). *بحار الانوار*، بيروت، مؤسسة الوفاء.
٥١. مستوفى، حمد الله (١٣٦٤ش). *تاریخ گزیده*، تهران، انتشارات اميركبير.
٥٢. مسعودى، لمى بن حسين (١٤٠٩ق). *مروج الذهب*، قم، دارالهجرة.
٥٣. مفید، محمد بن محمد (١٤١٣ق). *الارشاد*، قم، مؤسسة آل البيت [عليهم السلام].
٥٤. نصر بن مزاحم (١٤٠٣ق). *وقعة صفين*، قم، مكتبة آية نجفى مرعشى.
٥٥. نمازى شاهرودى، على (بى تا). *مستدرکات علم رجال الحديث*، تهران، مطبعة الشفق.
٥٦. يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب (بى تا). *تاریخ الیعقوبی*، بيروت، دار صادر.